**تحلیل جدال مصائب حیات و معنای زندگی در منظومه فکری مولوی[[1]](#footnote-1)**

**فاطمه عبدالله پور سنگچی\*[[2]](#footnote-2)**

**مهران رضائی[[3]](#footnote-3)**

**چکیده**

حیات انسان همواره در تلاطم و دگرگونی است. در خلال این فراز و فرودها، گاهی مصائبی برای بشر حادث می شوند؛ به گونه ای که کشمکش و جدالی ما بین مصائب حیات با معنای زندگی، برای فرد یا افراد بشر تجلی می نماید. پژوهش حاضر در پی این مسئله است که مبتنی بر منظومه فکری مولوی، چه تحلیلی از جدال مصائب حیات با معنای زندگی قابل ارائه بوده و راهکار برون رفت از منظرایشان چیست؟ این تحقیق با روش توصیفی\_تحلیلی نگارش گردید. براساس یافته های پژوهش، حیات طبیعی با مصائب و ناگواری هایی همراه است که انسان باید با اعتقاد به خداوند، در برابر این سختی ها، صبوری کند و به شکوه و شکایت نپردازد، چه اینکه با تکثر این شکواییه ها، شخص احساس نا امیدی و پوچی نموده و زندگی اش از معنا تهی می گردد. از نظر مولوی کسی که نور ایمان در قلبش می تابد، در مقابل مصائب روزگار خود را نمی بازد و راضی به رضای حق می گردد ( پسندم آنچه را جانان پسندد )؛ زیرا چنین شخصی از همان ابتدا، خوب دریافته است که دنیایی که انسان ها در آن زندگی می کنند، پیوسته در حال تغییر و تحول است و نباید به این دنیای فانی دل بست. مولوی همچنین معتقد است که ریشه همۀ احوالات انسان (از غم و شادی، زشتی و زیبایی) از درون خود انسان نشأت می گیرد. صبوری در برابر سختی ها و ناگواری های زودگذر و فانی، سبب می شود که تحمل فرد برای مصائب بزرگتر افزایش یابد. با اعتقاد به خداوند و اطمینان به او، انسان می تواند در مقابل سختی ها و مصائب روزگار بردباری به خرج داده تا درد و رنج ها را آسان تر پشت سر نهد و یک زندگی معنادار داشته باشد.

**کلیدواژه:** مولوی، معنای زندگی، انسان، مصائب، حیات

**مقدمه**

 دست یابی به پاسخ صحیح برای تحلیل معناداری زندگی، همواره از گذشته تا کنون برای بشر مطرح بوده است. زیرا انسان آگاه، به دنبال یک زندگی معنادار و با ارزش است. خداوند هم جهان با این همه عظمت را بیهوده خلق نکرده است و زندگی طبیعی را وسیله ای برای غایت برتر قرار داده است. هر کسی باید تلاش کند تا فایده خود را از هستی بجوید و این امر به کوشش خود انسان بستگی دارد تا بتواند از زندگی در این جهان بیشترین فایده را ببرد و مسیر زندگی خود را در مسیر غایت و حیات برتر قرار دهد وخود را برای زندگی در جهان دیگر آماده سازد و در نهایت دارای یک زندگی معنادار باشد. اگر در برابر مشکلاتی که برای او در زندگی حاصل می گردد، مقاومت کند و به خدا تکیه کند و دریابد که در معرض آزمایش و امتحان الهی قرار گرفته، می تواند آسان تر این مشکلات را پشت سر نهد و دچار افسردگی و پوچی نگردد.

مولانا در خلقت انسان، نظامى را مى‏پذيرد كه از آميخته شدن فلسفه اسلام با تصوف به ظهور رسيده است. در اين نظام، انسان از افلاك به عناصر و از عناصر به نباتات و از نباتات به جانداران رسيده، تا پدر و مادر اجزاى او را از عالم مواليد گرد آورده‏اند. انسان، پيش از دنياى مواليد، در عناصر و پيش از آن در افلاك بود و قبل از استقرار در افلاك صفت الهى داشت. صفتى كه عين ذات بود. آنان كه به صورت انسان بدين جهان گام نهند و كمال يابند، تا اين صورت را فروگذارند، به عالم بى‏صفاتى راه خواهند يافت و به هستى مطلق خواهند رسيد. كسانى كه بدين كمال واصل نگشته‏اند، به مرتبه‏اى كه در اين دنياكسب كرده بودند، مقيد خواهند شد و در عالمى ايجاد شده از صور مثالى افعال خود كه مانند تصاوير رؤيايى، احساس در آن دخالت نخواهد داشت و عناصر در آن يافت نخواهد شد، در خوشى يا الم به سر خواهند برد. (گولپینارلی؛ سبحانى، 1363)

از این تبیین مولانا، نکته قابل ملاحظه ای قابل کشف است که در نظام خلقت، انسان در یک مسیر تکاملی و رو به کمال در حرکت است. در این مسیر انسان باید سعی و تلاش کند تا خود را از مرتبۀ پایین به کمال اوج دهد و در این صورت است که به هستی مطلق خواهد رسید و معنای حقیقی زندگی برای او روشن خواهد شد. چنین شخصی که زندگی را هدفمند و رو به کمال ببیند هرگز احساس پوچی و نا امیدی به سراغش نخواهد آمد و دارای یک زندگی معنادار خواهد شد.

با بررسی پژوهش های موجود پیرامون موضوع مورد نظر، مسئله خاص این پژوهش یافت نشده است اما آثار مرتبط با آن می توان به عنوان پیشینه این پژوهش مورد تلقی واقع شود.

مولانا و معنای زندگی(کمپانی زارع ،1393 ). در این کتاب صاحب اثر کوشیده است تا تصویری از زندگانی بشر جدید رابه تصویر کشد و نادیده انگاری « معنا» را معضل بشر جدید عنوان کند و مولوی را جزءعارفانی می داند که « معنا» را در محور آراءخود قرار داده بود.

راه عرفانی عشق: تعالیم معنوی مولوی (چیتیک، 1382). نویسنده در این کتاب پس از مقدمه ای درباره زندگی، آثار، تعالیم و ابعاد سه گانه تصوف، سه مبحث «نظریه»، «سلوک» و «وصال با خدا» را طرح نموده و طی آن به شرح و بیان عقاید صوفیانه و تعالیم معنوی مولوی بلخی اهتمام نموده است.

عشق در مثنوی (جعفری تبریزی ،1378؛ تهیه و تدوین جوادی، سید محمد رضا). نویسنده کتاب فوق در این اثر، موضوع « عشق» در اندیشه و احساس مولانا را بررسی می کند و همچنین به عشق و جهان هستی، حساسیت روح انسان عاشق و سخن عشق، تجدید حیات و مطالب دیگر از این قبیل می پردازد.

جنبه نوآوری پژوهش در این است که در این مقاله به مطالعه جدال مصائب حیات با معنای زندگی از منظر مولوی پرداخته شده است. این در حالی است که همه انسان ها در طول حیات خویش با مشکلات و ناراحتی هایی دست و پنجه نرم می کنند و این ناراحتی ها و مشکلات، موجب می شود که آنها زندگی خود را بی معنا و پوچ دریابند. بر اساس مطالب پیش گفته، پژوهش حاضر در پی این مسئله است که مبتنی بر منظومه فکری مولوی، چه تحلیلی از جدال مصائب حیات با معنای زندگی قابل ارائه بوده و راهکار برون رفت از منظر ایشان چیست؟ا

**روش تحقیق**

این مقاله که با روش توصیفی\_تحلیلی نگارش گردید، به تحلیل مصائب حیات به عنوان مؤلفه ای در نظام تحلیل معنای زندگی از منظر مولوی پرداخته شده است و جمع آوری داده های پژوهش با روش کتابخانه ای و با مراجعه به کتب و مقالات مرتبط با موضوع انجام شده است.

**یافته های تحقیق**

عقل و هوشیاری زمانی آغاز می شود که بدانیم چگونه باید زندگی کنیم. زندگی یک مهارت است که باید کسب شود، مثل دوچرخه سواری یا نواختن یک پیانو. خُب، دانایی به ما چه چیزی را توصیه می کند؟ به ما می گوید در جستجوی صلح و آرامش درونی باشیم یعنی زندگی فارغ از اضطراب، ترس، شیفتگی، خیانت، التهاب های مضر. ما باید عقل و خرد خود را آموزش دهیم تا بین نیاز های بیهوده و اصیل تمایز قائل شویم، تا امیال و خواهش ها ما را به بیراهه نکشانند.(دوباتن،1397)

 زندگی کردن، خود نیاز به یک مهارتی دارد که ما باید تلاش کنیم آن را بیاموزیم تا زندگی همراه با آرامش و دوستی به دور از اضطراب و ترس و نا امیدی داشته باشیم. باید یاد بگیریم که هدف های روزمره و تکراری را به عنوان هدف اصلی در نظر نگیریم تا هوای نفسانی ما را از مسیر اصلی و الهی دور نکند.

مولانا چنین می اندیشد که دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم مانند جسمی شناوراست، مانند دریایی است که پیوسته موج می زند و «بخوبی آراسته است» و چنان که قرآن می گوید ممکن است ما برای مدتی از آن بهره مند شویم، اما هرگز نباید آفریدگار را به فراموشی بسپاریم. گاهی مولانا بعضی از صور خيال زاهدان قدیمتر را که صوفیان اولیه از آن برای بیان نفرت خود از دنیا سود می جستند، بر می گیرد - دنيا مزبله ای است که فقط خوکان (یعنی خامان) از آن لذت می برند، و حال آنکه سالكان حقیقی به دنبال شکار غزال «جان»، آهوی زیبای مشک می گردند که رایحه جانفرای او آنها را به منزلگاه ابدی رهنمون می کند. اما مولانا همیشه چنین بدبینانه به زندگی نمی نگرد؛ در واقع، وی در همه جا چیزی برای خوشبینی می بیند، و دنیا، تا وقتی که بدان چون آئینه خدا بنگریم، تا وقتی از گذرا بودن آن آگاه باشیم، برای نشان دادن قدرت پروردگار، و برای تکامل انسان به چیزی بلند مرتبه تر و معنوی تر لازم است.(آنه ماری، 1378)

از منظر مولانا، ارزش زندگی دنیا، بستگی به نگاه ما به زندگی دارد. اگر انسان در این دنیا زندگی می کند در حالی که آخرت خود را فراموش کرده و فقط در پی لذت های دنیوی است چنین زندگی قطعاً برای او سودی نخواهد داشت اما اگر انسان در همین زندگی دنیوی به این نکته توجه داشته باشد که زندگی ما در اینجا موقتی است و ما باید خود را برای زندگی اخروی آماده کنیم و به حیات خود رنگ و بوی تعالی و کمال ببخشیم، قطعاً دارای یک زندگی معنادار نیز خواهیم بود.

مولانا هرگز دنيا را زشت و كائنات را مطرود و روى زمين را نكوهيده نمى‏داند. به نظر وى آنچه به نام دنيا نكوهش مى‏شود، يا به عبارت صحيح‏تر دنياى نكوهش شده، همان حرص و آز است و حقيقت را در نيافتن است و بدين تقرير دنيا مفهومى است كه به قدر دانش هركس تغيير مى‏كند. از ديده كسى كه به حقيقت دست نيافته است، اين دنيا به مثابه برزخى است.(گولپينارلى؛ سبحانى، 1363) .

چنانكه فرمايد:

ای دهان تو خود دهانه دوزخی وی لبان تو برمثال برزخی

(مولوی، مثنوی معنوی)

|  |  |
| --- | --- |
|  |  |

دنیا پیوسته در حال تجدید و نو شدن است و ما هم باید همگام با دنیا به پیش رویم و در مسر تکامل گام برداریم. اما دنیای که در آن انسان ها فقط به دنبال دنیاپرستی باشند و هدف اصلی خلقت خود را فراموش کرده باشند و همواره حریص و طمعکار زندگی کنند، هیچ گاه نمی توانند معنای حقیقی زندگی را بفهمند. در نتیجه از دنیا پرستی خود و تکرار زندگی روزمره احساس پریشانی و نا امیدی می کنند زیرا هدف اصلی خود را فراموش کرده اند که زندگی دنیا مانند پله های نردبان است که مارا به زندگی در حیات برتر می رساند. از نگاه مولوی انسان در دنیا باید به گونه ای زندگی کند که از خدا و امور معنوی فاصله نگیرد و امور دنیوی او را از یادخدا غافل نکند و خودرا آماده مرگ کند و همواره توجه داشته باشد که باید در زندگی تلاش کند تا به هدف اعلی و برتر دست یابد. درنتیجه معنای حقیقی زندگی برای او مشخص می گردد و مانع رسیدن او به پوچی و نا امیدی می گردد.

دنياى نكوهيده در نظر مولانا، دنيايى است كه انسان را به آرامش اجتماعى نمى‏رساند و آينده‏اى مطمئن براى وى تامين نمى‏كند و او را به حياتى آزاد از بندها و سرشار از صفاى درون سوق نمى‏دهد. دنيايى است اسير چنگال حرص و راه نيافته به نشئه ابدى. پهنه‏اى است كه آرامش روحانى انسانها را برهم مى‏زند و انسان را از مقام والاى انسانى تنزل مى‏دهد تا جايى كه هركس به منافع فردى و شخصى خود مى‏انديشد. جايگاهى است كه حرص و آز در آن فرمان مى‏رانند و گستره‏اى است محاط با شرطهايى كه حرص و آز را به وجود مى‏آورد.گسستن اين بندها و رهايى از اين زندان سيم و زر ضرورى است. چرا كه اگر دريا را در كوزه‏اى بريزى، جز نصيب يك‏روزه در آن نگنجد. اما كوزه چشم حريصان پر نمى‏گردد. بيمارى حرص تنها يك علاج دارد و آن عشق است. عشق داروى جمله علتهاست. (گولپينارلى؛ سبحانى، 1363)

مولانا زندگی دنیا را گاهی به دنیای نکوهیده تعبیر می کند که انسان ها در آن فقط به فکر خودشان هستند و از لذایذ مادی بهره می برند، بدون اینکه به فکر مرگ و حیات پس از مرگ خود باشند. چنین انسان هایی به مرتبه واقعی کمال دست نمی یابند و معنای حقیقی زندگی را گم کرده اند و هرگز به آرامش و رضایتمندی دست نمی یابند از این رو مولانا آن را دنیای نکوهیده می خواند. وظیفه ما در این دنیای گذرا این است که، باید تلاش کنیم امور دنیوی ما را از یاد خدا غافلنکند و نباید غرق در این دنیای گذرا گردیم به طوریکه آخرت خود را فراموش کنیم.

این دولت دنیا آلت صید و شکار آخرتست. جهد فرمایید و شکار خیرات لیلاً و نهاراً، نفساً و مالاً بدست آرید خالصاً که و ( انما نطمعکم لوجه الله لانرید منکم جزاءً و لا شکوراً) ( انسان، آیه 9) تا روزی که منصب و مال که دام است از او بستانند، حسرتش نباشد که دام رفت و شکار حاصل نکردم. لاشک طاعت بهترین خیرهاست و لکن آنچه عوض طاعت خواهی یافت بهتر است از طاعت.( من جاء بالحسنه فله خیر منه) (نمل، آیه89). ( مولانا، 1356)

همه ما این جمله را زیاد شنیده ایم که « دنیا مزرعه آخرت است ». منظور این جمله این است که ما آنچه را که در دنیا شکار کرده ایم، در آخرت نوش جان می کنیم. پس باید همواره تلاش کنیم و این نکته را در نظر داشته باشیم که زندگی دنیا فانی است و روزی همه چیز به پایان می رسد. پس تا فرصت باقی است باید برای آخرت خود توشه برداریم و اطاعت پروردگار کنیم که بهترین خیرات در اطاعت پروردگار است و در آخرت به جای این اطاعت، بهترین خیرات و نیکی ها را بدست می آوریم. و به زندگی دنیایی رنگ و بوی خدایی ببخشیم و در مسیر هدف اصلی خلقت و معنای حقیقی زندگی گام برداریم تا در این صورت از دل مشغولی های زندگی روزمره و زندگی ماشینی، به پوچی و بی هدفی دچار نشویم و برای معنا بخشیدن به زندگی تلاش کنیم و در همین راستا یک زندگی معنادار را تجربه خواهیم داشت.

همچنین مولوى معتقد است که ريشه همه خوشى‏ها و ناخوشى‏ها، و خوش‏بينى‏ها و بدبينى‏هاى انسان در درون خود اوست؛ و هرچه بر ما مى‏گذرد از حالات متضاد؛ شادى و غم، رنج و راحت، نشاط و دل‏مردگى، نيكى و بدى، زشتى و زيبايى، تلخى و شيرينى، كامروايى و ناكامى؛ جميع آن قبيل احوال همه سايه انديشه و پرتو ضمير و اثر صفات و ملكات، و انعكاس صورت حال باطن خود ماست كه اشتباهاً بحساب خارج مى‏گذاريم‏.(همایی، 1385)

گر بود اندیشه ات گل، گلشنی گر بود خاری، تو هیمه ی گلخنی

(مولوی، مثنوی معنوی)

به عبارت دیگر مولوی بیان می دارد که، ما گاهی اوقات اتفاقات خوش و یا ناخوش زندگی از غم و درد یا شادی و خوشحالی را به حساب خارج می گذاریم. اما در واقع باید ریشه آن ها را در درون خود جست و جو کنیم. زیرا این حالات از غم و شادی یا خوبی و بدی و...... که در ما پدیدار می شود، انعکاسی از درون ماست که در حالات ما پدیدار می شود.

در چشم آن مردمى كه ساحت ضميرشان تنگ و محنت‏زده باشد و دنيا زندانى تنگ انباشته از شكنجه و محنت نموده مى‏شود؛ كسى كه مغزش آشيانه تخيلات‏اندوه‏زاى غم‏افزا، و روحش افسرده و بى‏وجد و نشاط، و قلبش كانون اهواء و افكار زهرآگين باشد؛ جهان را سر تا پا لانه سموم و هموم و غموم، غمخانه و ماتم‏سراى مرده‏دلان مى‏بيند.(همایی، 1385)

فکرت بد، ناخن پُر زهر دان می خراشد در تعمق، روی جان

(مولوی، مثنوی معنوی)

کسانی هستند که در زندگی دنیا همیشه مضطرب و نا امید هستند و همواره زندگی را می گذرانند تا به مرگ نزدیک تر گردند. نعمت های زیبای دنیا که برای آرامش و آسایش آنها آفریده شده را نمی بینند و دائماً در حال شِکوه و ناراحتی هستند. چنین انسان هایی از هدف اصلی و عالی غافل مانده اند و دنیا را وسیله ای برای رسیدن به آخرت در نظر نگرفته اند. فراموش کرده اند که ما باید در این دنیا زندگی کنیم تا خود را برای زندگی در جهان دیگر آماده سازیم و به زندگی خود رنگ و بوی خدایی ببخشیم تا یک زندگی معناداررا تجربه کنیم.

مولوى اين‏گونه اشخاص كج‏انديش بدبين را به بيمارى تشبيه مى‏كند كه به سرگيجه و دوار مبتلا شده باشد؛ هرچه را در پيرامون خود مى‏بيند؛ همچنان در گردش و دوران مى‏بيند؛ يا همچون كسى كه در كشتى نشسته است و ساحل را در حركت مى‏بيند؛ با اينكه پيدا است خود او بتبع كشتى كه واسطه عروض است حركت مى‏كند نه ساحل و موجودات ساحلى!(همایی، 1385)

از نگاه مولوی ریشه همۀ احوالات انسان از غم و شادی، زشتی و زیبایی و ......از درون خود انسان نشأت می گیرد. به عبارت دیگر بعضی از انسان ها زندگی دنیا را به مانند زندانی می دانند که همواره باید در آن به اجبار روزها را با غم و ناراحتی بگذرانند و بدون شادی و نشاط و رضایتمندی زندگی کنند که همین تفکر، موجب بدگمانی نسبت به دنیا شده و همواره احساس پوچی و نا امیدی دارند و معنای حقیقی زندگی را گم کرده اند و دنیا را برای خود به زندانی مبدل ساخته اند. اگر انسانی دارای ضمیر پاک و سرشتی نیکو باشد دیگران را نیز از صفات بد و زشت اخلاقی به دور می داند زیرا چون فکر و نیتش آلوده نیست، همه چیز را از آلودگی به دور می داند و با زندگی همراه با نشاط و شادی، در مسیر حقیقت گام بر می دارد و به زندگی خود معنا می بخشد.

**تجزیه و تحلیل**

**چگونگی برخورد انسان در مواجهه با مصائب حیات**

«لذت جویی و رنج» می تواند یکی از مؤلفه های معنادهی به زندگی باشد. انسان می تواند لذت های مختلف را درک کند و دریابد که کدام یک از این لذت ها به زندگی انسان جهت و معنا می بخشد و مانع از پوچی و سردرگمی در زندگی می گردد. اگر در زندگی رنج و مشکلی هم برای او حاصل شد، خود را زیاد اندوهگین نکند زیرا آنها فانی هستند و زندگی دنیا همراه با مشکلات است و با یک اتفاق ناراحت کننده، نا امیدی و پوچی به سراغش نیاید و زندگی او را بی معنا نسازد.

هر وقت یک اتفاق فاجعه باری برای ما رخ می دهد، فرای تمام تبیین های علی معمول روزانه نگاه می کنیم تا بفهمیم چرا ما برای این مجازات وحشتناک انتخاب شده ایم. واین اتفاق هر قدر فاجعه بار تر و مخرب تر باشد، بیشتر تمایل پیدا می کنیم تا معنایی به آن اتفاق بدهیم که واقعاً دارای آن نیست، و بیشتر احتمال دارد در مسیر تقدیر گرایی روان شناختی بلغزیم. (دوباتن،1397)

شخصی که اتفاق ناگواری برای او رخ می دهد، اگر به خدا معتقد باشد تسلیم او خواهد بود و از این اتفاق ناخوشایند، بدنبال معناسازی برای آن نخواهد بود که چرا من؟ چرا باید این مشکل فقط برای من پیش بیاید؟ و خیلی چراهای دیگر که موجب یأس و نا امیدی از زندگی روزمره می شود.

مولوی معتقد است که صبر کردن بر سختیها و ناگواری های زودگذر و قابل تحمل، تمرینی است برای تحمل مصائب بزرگتر.( حجازی، 1386)

دان که هر رنجی ز مردن پاره ای است جزو مرگ از خود بران گر چاره ای است

چون ز جزو مرگ نتوانی گریخت دان که کلش بر سرت خواهند ریخت

جزو مرگ ار گشت شیرین مر ترا دان که شیرین می کند کل را خدا

( مولوی،مثنوی معنوی)

مولوی بر طبق حديث (من لأصبر له لا إيمان له) معتقد است که بی صبری نتیجه بی ایمانی است. ( حجازی، 1386)

صبر از ایمان بیابد سركله حيث لاصبر فلا ایمان له

گفت پیغمبر خداش ایمان نداد هر که را صبری نباشد در نهاد

( مولوی، مثنوی معنوی)

انسانی که ایمان به خدا در قلب او شعله ور است در مقابل مصائب و مشکلات زندگی به شکوه نمی پردازد زیرا در یافته است که این سختی های قابل تحمل، خود کمکی است برای تحمل سختی های بزرگتر. چون خدا شخص مؤمن را دوست می دارد به وسیله حوادث مختلف او را آزمایش می کند تا درجه ایمان او را بیازماید و اگر شایستگی آن را داشت از مقربان درگاه حق گردد.

انسان ها باید از زندگی شان لذت ببرند نه اینکه برای بدست آوردن یک آینده لذت بخش، زندگی حال خود را رها کنند و در آن به خوشی زندگی نکنند. همانطور که پیشوایان ما گفته اند ما در دنیا زندگی می کنیم و اعمال صالح انجام می دهیم و خودمان را برای رفتن به جهان دیگر آماده می سازیم تا زمانی که مرگ ما فرا رسد. اما این جمله به این معنی نیست که ما از زندگی دنیا لذت نبریم و فقط به فکر رسیدن جهانی دیگر باشیم. بلکه باید به گونه ای زندگی کرد که هم از لذت های دنیا بهره برد و هم خود را برای زندگی در جهان دیگر آماده ساخت.

تحمل لذت و رنج، به میزان اعتقاد ما به خداوند و روز جزا هم بستگی دارد. رضا مقامی شریف است و خدا آن را در قرآن یاد نموده است: خداوند از آنان راضی است و آنان از خداوند راضیند و گفت: رضایت خدا برتر از همه است؛ یعنی رضایت خداوند از بندگانش بزرگتر و مهم تر از رضایت بندگان از خداست. رضا، در بزرگ خداوند و بهشت دنیاست. رضا آرامش دل بنده در زیر فرمانهای خداست. مولوی معتقد است که حتی در سوال کردن نیز نباید عجله کرد، بلکه اگر صبر کنیم، در اثر این صبر، خداوند، خود راه کشف جواب را بر ما می گشاید. ( حجازی، 1386)

کسی که نور ایمان در قلبش می تابد در مقابل مشکلات روزگار صبر و تحمل می کند و فوراً خود را نمی بازد. چرا که راضی هست به رضای حق، در نتیجه هر چه برایش پیش آید، با جان و دل می پذیرد (پسندم آنچه را جانان پسندد) و به مقام رضا دست می یابد و خداوند به او ارج می نهد و بزرگش می دارد و در زندگی دنیا هم آشوب و اضطراب را از خود دور می کند و زندگی پر معنایی خواهد داشت.

**نکته تحلیلی: وابستگی احساس لذت و رنج به فهم درونی فرد**

به عقيده‏ى مولانا منبع و سرچشمه‏ى تمام لذات و خوشيها، دل انسان و وجود او و يا عالم معنى است كه سايه و آثار آن بر اشيا افتاده است. بدين معنى كه خوشى و لذت، ايفاء نوعى از حاجت است كه در وجود آدمى بهيجان مى‏آيد و امورى كه ما آنها را لذت بخش مى‏شماريم وسايل و وسايط حصول اين مقصود هستند و همين كه مراد بحصول پيوست و حاجت مرتفع گشت آن چيز كه آن را منبع لذت مى‏پنداريم، از خاصيت مى‏افتد و گاهى نيز مكروه و مورد نفرت قرار مى‏گيرد. فى المثل گرسنه از غذا لذت مى‏برد زيرا گرسنگى نيازى است كه در باطن پديد آمده و گرسنه را در قلق افكنده است ولى سيرى كه رافع حاجت است حالتى پيش مى‏آورد كه آدمى نسبت بغذا، بى‏ميل مى‏گردد و اگر بحالت اشباع رسد از ديدن غذا نيز نفرت مى‏گيرد پس اين ميل و خواهش درونى است كه غذا را لذيذ مى‏كند، اگر چه نان خشك و خالى باشد و بى‏ميلى است كه آن را بصورت مكروه جلوه مى‏دهد هر چند كه كامل‏ترين اغذيه باشد.(فروزانفر، 1367)

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را

(مولوی، مثنوی معنوی)

وقتی که ما احساس نیاز می کنیم، اگر به آنچه که به آن نیاز داریم برای ما فراهم گردد و نیاز ما را برطرف کند، از آن لذت می بریم. اما این لذت موقتی است و بعد از آنکه به آن لذت رسیدیم بعد مدتی دیگر برای ما لذت بخش نیست. به عبارت دیگر، این لذت ها و شادی ها به وجود ما بستگی دارد و هنگامی که در دل نسبت به یک چیزی احساس نیاز می کنیم آن چیز را منبع لذت می پنداریم اما بعد از رسیدن به آن دیگر لذت حقیقی نخواهد داشت.

لذت هستى نمودى نيست را: نيست ماهيت است، و وجود من حيث هو وجود در هر ماهيتى كه باشد خير محض است و حكما اين را بديهى دانسته‏اند، پس از براى هر ماهيتى و وجودى معشوق و لذيذست و معشوقيت او معشوقيت خداست چه حقيقت وجود حقيقت وجوبست.(سبزواری، 1374)

منشأ و ریشه لذت، وجود و دل ما می باشد. هنگامی که ما در دل احساس نیاز می کنیم، این نیاز به وسیله اشیا محقق می گردد. و چون احساس نیاز داریم، فقط به تمنای رسیدن آن هستیم و توجه نداریم که واقعا برای ما خیر است یا شر. زیرا نیاز ما موجب می شود که عطش شدید برای رسیدن به آن داریم. اما اگر انسان از همان ابتدا که احساس نیاز کرد به دنبال منبع لذت در وجود خود باشد و به دنبال لذت حقیقی باشد، به خوشی و لذت پایدار خواهد رسید.

مولانا، این آگاهی از درد را آستانه راه عشق می داند و به ما نصیحت می کند که «درد جو و درد جو و درد جو» انسان قادر نیست معنای درد و رنج را به درستی دریابد مگر آنکه از حالت فراق خود آگاه شود. هر چه آگاه تر باشد، بیشتر رنج می برد. (چیتیک، 1383)

رنج و درد کشیدن از مراحل تزکیه نفس است که انسان باید از آنچه که او را وابسته می کند، خود را رها کند و رهایی از این رنج و محنت را از خداوند در خواست کند و نباید شکوه کند که من همیشه پر از درد و رنج هستم. بلکه باید توجه داشته باشد که این درد و رنج ها انسان را به خدا نزدیک تر می گرداند و دچار خودخواهی و غرور نمی شود و در نتیجه در زندگی احساس نا امیدی، پوچی و اضطراب نمی شود زیرا خدا را ناظر و آگاه به خود می بیند.

 این پژوهش با محدودیت های زیر روبرو بود: 1) دسترسی به منابع کتابخانه ای به علت رواج ویروس کرونا دشوار شد. 2) نرم افزار مستقل از آثار مولوی یافت نمی شود.

همچنین پیشنهاد می شود «مقاله ای با محور بررسی تاثیر مرگ و حیات پس از آن، در معنادهی به زندگی از دیدگاه مولوی » نوشته شود تا تاثیر مرگ و حیات پس از آن در معنادهی به زندگی از دیدگاه این اندیشمند شناخته شود.

 **نتیجه گیری**

آنچه از این پژوهش می توان نتیجه گرفت این است که، زندگی کردن یک مهارت است و باید کسب شود و ما باید چگونه زندگی کردن را بیاموزیم. مولوی معتقد است که ریشه همه خوشی ها و نا خوشی ها، خوش بینی ها و بد بینی های انسان در درون خودِ اوست و انعکاسی از صورت حال باطن خودِ ماست که اشتباهاً به حساب خارج می گذاریم. به عبارت دیگر در منظومه فکری مولانا، منبع و سرچشمه ی تمام لذات و خوشی ها، دل انسان و وجود او و یا عالم معنی است که سایه و آثار آن بر اشیاء افتاده است. تحمل لذت و رنج به میزان اعتقاد ما به خداوند و روز جزا بستگی دارد و این تحمل، موجب رسیدن به مقام شریف «رضا» می گردد که «رضا» آرامش دل بنده در زیر فرمان های خداست و کسی که به این آرامش دست یابد، زندگی معناداری خواهد داشت.

**فهرست منابع**

**قرآن کریم**

1- آنه ماری، شیمل، (1378)، من بادم و تو آتش، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: انتشارات توس.

2- جعفری تبریزی، محمد تقی، (1387)، عشق در مثنوی، گرد آوری و تنظیم و تلخیص جوادی، محمد رضا، قم: نشر موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.

3- چیتیک، ویلیام سی، (1383)، طریق صوفیانه عشق، مترجم مهدی سر رشته داری، تهران: انتشارات مهر اندیش.

4- حجازی، حمیده، (1386)، رحمت و غضب الهی در مثنوی معنوی، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل.

5- دوباتن، آلن، (1397)، جستارهایی در باب عشق، مترجم محمد رضا اخلاقی منش، تهران: انتشارات جامی.

6- سبزواری، ملا هادی، (1374)، شرح مثنوی(سبزواری)، مصحح مصطفی بروجردی، ج1، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد و اسلامی.

7- فروزانفر، بدیع الزمان، (1367)، شرح مثنوی شریف(فروزانفر)، ج1، تهران: انتشارات زوار.

8-کمپانی زارع، مهدی، (1392)، مولانا و معنای زندگی، تهران: نگاه معاصر.

9-کمپانی زارع ، مهدی و پنج تنی، منیره، (1393)، مولوی عشق و معنای زندگی، مجله اطلاعات حکمت ومعرفت، ش 8، 73-67.

10-گولپينارلى، عبد الباقى؛ سبحانى، توفيق، (1363)، مولانا جلال الدين (گولپينارلى)، 1363، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

11- مولانا، جلال الدین محمد، (1356)، مکتوبات، مصحح احمد رمزی، تهران: چاپخانه نبات.

12- مولوی، جلال الدین محمد، (1373)، مثنوی معنوی، مصحح توفیق سبحانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

13- همایی، جلال الدین، (1385)، مولوی نامه؛ مولوی چه می گوید؟، ج2، تهران: نشر هما.

1. این مقاله مستخرج از پایان نامه نویسنده اول در دانشگاه مازندران می باشد. [↑](#footnote-ref-1)
2. Fatemeh.Abdollahpour ؛ دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران؛ f.abdollahpoor97@gmail.com، نشانی: مازندران، آمل، خیابان امام رضا، رضوان 60، ایمان 5، پلاک6، 09119162206 [↑](#footnote-ref-2)
3. Mehran.Rezaee ؛ استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مازندران ؛m.rezaee@umz.ac.ir [↑](#footnote-ref-3)